

Philosophical Counseling based on the views of the later Wittgenstein

Mahdi Behniafar*

Associate Professor of Philosophy, Allameh
Tabataba'i University, Tehran, Iran

**Samaneh Farani
Shotorbani**

Educated in Philosophy (MA), Allameh
Tabataba'i University, Tehran, Iran

Abstract

This paper is about Philosophical Counseling is in the contemporary philosophical tradition, and in particular, later Wittgenstein. Our main problem is how key concepts of late Wittgenstein's thought can help to develop and enhance philosophical counseling, and what is their added value for philosophical counseling.

We have taken an analytical approach to language game, form of life, family resemblance, Weltbild, and rule, and have presented a Wittgensteinian interpretation of philosophical consultation; A therapeutic "activity" that neither engages in theorizing and a priori classification of the client's symptoms nor suffers from epistemic anarchy.

In this view, describing the client's Weltbild in the light of language games plays a central role in his improvement, and the counselor's role is Socratic help to increase the accuracy and clarity of this description, reveal more details, and reduce the ambiguity and dark points in the client's narration of his problems. This leads to the client's release from the prison of mental confusion and pre-made images. Family resemblance is also one of the most important issues distinguishing philosophical counseling from psychotherapy. Instead of focusing on some theoretical and prefabricated classifications in counseling, this theory emphasizes the careful study of language game and its role in discovering the client's fallacies and intellectual errors. Although this version of philosophical counseling requires philosophical leisure and is far from a professional activity, it has a higher success rate in resolving the client's

* Corresponding Author: mahdibehnia@gmail.com, behniafar@atu.ac.ir

How to Cite: Behniafar, M., Farani Shotorbani, S. (2026). Philosophical Counseling based on the views of the later Wittgenstein, *Hekmat va Falsafeh*, 22(86), doi: 10.22054/wph.2026.89592.2356

mental health problems; problems that are either philosophical in nature or can be resolved with a philosophical approach.

Keywords: philosophical counseling, Wittgenstein, language game, family resemblance, weltbild, psychotherapy.

in Press

مشاوره فلسفی با الهام از ویتگنشتاین متأخر

دانشیار فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

مهدی بهنیاfer* ID

سمانه فارانی شتربانی

دانش آموخته کارشناسی ارشد فلسفه، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

ID

چکیده

این پژوهش دربارهٔ کاربردهای ویتگنشتاین متأخر در مشاوره فلسفی است و مسئله اصلی آن این است که چه خوانشی از مفاهیم متأخر اندیشه ویتگنشتاین می‌تواند به توسعه و ارتقای مشاوره فلسفی کمک کند و ارزش افزوده آنها برای مشاوره فلسفی چیست.

رویکرد ما تحلیلی بود و بر پایه بازی‌های زبانی، شکل زندگی، شباهت خانوادگی، تصویر جهان و قاعده، تعبیری ویتگنشتاینی از مشاوره فلسفی ارائه کردیم. نگاه ویتگنشتاینی مشاوره فلسفی را همچون «فعالیت» درمانی می‌بیند که از یکسو به جای اتکای صرف به نظریه‌های پیشین و جایابی علائم مراجع در گونه‌های آسیب‌شناختی روانی، آنها را جزئی از یک «بازی زبانی» وسیع‌تر و «شکلی از زندگی» می‌بیند. «شباهت خانوادگی»، بنیاد این نکته و عامل تمایز مشاوره فلسفی از روان‌درمانی است که بر علائم منحصر به فرد مراجع و مطالعه دقیق بازی‌های زبانی تکرارشونده در زمان و بافت فکری و زیستی مراجع و نقش آن در کشف مغالطات و خطاهای فکری مراجع تأکید می‌کند.

در این نگرش توصیف «تصویر جهان» مراجع در پرتو «بازی‌های زبانی»، نقش اصلی را در بهبود وی ایفا می‌کند و نقش مشاور کمک سقراطی به دقت، شفافیت، آشکارسازی جزئیات بیشتر و کاهش نقاط ابهام و تاریک روایت مراجع از مشکلاتش است. این فرایند به رهایی از سردرگمی‌های ذهنی و «تصاویر پیش‌ساخته» ای منجر می‌شود که مراجع را «اسیر» خود ساخته‌اند.

این شیوه از مشاوره فلسفی اگرچه کاری زمان‌بر، مستلزم فراغت فلسفی و دور از یک فعالیت حرفه‌ای است اما ضریب موفقیت بالاتری در بهبود سلامت روان مراجع دارد؛ مشکلاتی که یا ماهیت فلسفی دارند یا با نگرشی فلسفی رفع می‌شوند.

کلیدواژه‌ها: مشاوره فلسفی، ویتگنشتاین، بازی زبانی، شباهت خانوادگی، تصویر جهان، روان درمانی.

* نویسنده مسئول: mahdibehnia@gmail.com, behniafar@atu.ac.ir

۱. مقدمه

مشاوره فلسفی^۱ از دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در مجامع فلسفی برخی کشورها شکل گرفت. مشاوران فلسفی عموماً این جریان را درمان فلسفی یا فلسفه به مثابه درمان معرفی کرده‌اند که به واکاوی جهان‌بینی اصلی فرد مراجع و بهبود آن می‌پردازد؛ جهان‌بینی‌ای که رفته‌رفته در متن زندگی فرد شکل گرفته و به قول ویتگنشتاین «شکل زندگی»^۲ کنونی او را ساخته، گاهی هم عوارض و آسیب‌هایی را برای او رقم زده و حالا از همین طریق باید حال او را بهتر کرد. مشاوره فلسفی به جای تمرکز صرف بر رفتارها، هیجان‌ها یا احساس‌ها، به کشف اصول و باورهای بنیادی، مفاهیم زیستی، لایه‌های عمیق ادراک مراجع از زندگی و ارزش‌های او پرداخته، به او کمک می‌کند تا به جای تأکید بر سازوکارهای روان‌شناختی و رفتاری، از این طریق خردمندانه و تحلیلی، باورها و لذا زندگی خود را دگرگون کند (Lahav, 1996: 259). خودنگری مراجع، تأمل در موقعیت کنونی و دریافت درکی واضح و روشن از آن، یکی از بنیادهای مشاوره فلسفی و مبنای بهبود مراجع است.

مسئله اصلی پژوهش ما این است که چگونه می‌توان با اخذ رویکردی درمانی از آراء و مفاهیم فلسفی ویتگنشتاین متأخر آن‌را در مشاوره فلسفی به کار بست و کدام مفاهیم ویتگنشتاینی می‌توانند به تأسیس این رویکرد کمک کنند. در این راستا ایده «فلسفه به مثابه درمان» و همین‌طور استعاره‌های درمانی ویتگنشتاین در پژوهش‌های فلسفی و در باب یقین، بستر بحث ماست که مستقیماً از خود ویتگنشتاین گرفته‌ایم. «زبان» هم یکی از مهم‌ترین و نخستین مسائلی است که البته محدود به زبان نمی‌ماند و گذشته از بازی زبانی، موضوعاتی همچون شکل زندگی، تصویر جهان^۳، قاعده^۴ و شباهت خانوادگی^۵ را پیش می‌کشد. به این ترتیب می‌کوشیم با بهره‌گیری از آرای ویتگنشتاین به رویکردی فلسفی برای حل و رفع آسیب‌های روانی، آشفتگی‌های فکری و تلاطمات روحی مراجعان دست یابیم.

دست کم دو کارویژه می‌توان به مشاوره فلسفی نسبت داد. گاهی مراجعه به مراکز مشاوره و روان‌درمانی به خاطر درگیری‌های ذهنی ناشی از رویارویی با مسائل ماهیتاً فلسفی یا دست کم دارای ابعاد فلسفی است؛ مسائلی همچون مرگ، نقش خدا در زندگی، قضا و قدر، شرور

1. Philosophical Counseling

2. Form of Life

3. Weltbild

4. Rule

5. Family Resemblance

طبیعی و اخلاقی در عالم و حوادث غیرمترقبه‌ای که همچون سیل و زلزله که در چشم بر هم‌زدنی آدمی را با واقعیتی سهمگین و چالش‌هایی فلسفی پیرامون آنها مواجه می‌سازد و روان او را درگیر می‌کند. بدیهی است زدودن ناآرامی‌های روانی برآمده از این سنخ از وقایع، مستلزم مداخله مشاوره‌ی دارای دانش فلسفی در باب این امور است تا بتواند مراجع را با شیوه‌های مختلف و بدیل اندیشیدن در باب این امور آشنا و در این مسیر او را یاری کند؛ شیوه‌های بدیلی که می‌توانند سلامت روان بیشتری برای فرد رقم بزنند یا از ناآرامی‌های او بکاهند.

اما گاهی هم ماجرا از سنخ دیگری است و ناآرامی‌های روانی به‌خودی‌خود صبغه فلسفی ندارند؛ ولی ناشی از نوع تفکر ما در باب امور و نحوه مواجهه عملی ما با آنها هستند که شناسایی آنها نیز نیازمند دانش فلسفی-منطقی و به‌کارگیری آن در مشاوره و درمان است؛ استنتاج‌های غیرمعتبر، کژتابی‌های فکری با منشأ زبانی، مغالطات منطقی‌ای که دید آدمی را به رخدادها عوض می‌کنند و این قبیل مسائل، مستقیماً با مفاهیم فلسفی سروکار ندارند؛ اما شناسایی و درمان آنها نیازمند تحلیل و نقادی فلسفی، منطقی و گاهی هم زبانی است. ویتگنشتاین و به‌ویژه ویتگنشتاین متأخر، فیلسوفی است که با تحلیل فلسفی زبان در هر دو عرصه مشاوره فلسفی که در بالا ترسیم شد می‌تواند به مشاوران فلسفی کمک و رهیافت‌های درمان‌گرانه را تکمیل کند. انگاره‌های ویتگنشتاینی عموماً میان‌رشته‌ای‌اند و خوانش درمان‌گرانه هم یکی از ابعاد همیشگی این انگاره‌ها بوده است که اکنون می‌تواند به مشاوره فلسفی کمک کند.

این پژوهش، توسعه‌ای است در قلمرو عام مشاوره و به‌خصوص مشاوره فلسفی و اهمیت این دو قلمرو عام و خاص را در بهزیستی و کاهش ناآرامی‌ها و آسیب‌های روانی در زندگی انسان‌ها مفروض گرفته است. به مشاوره فلسفی هم نقشی مکمل داده‌ایم نه نقشی حداکثری و انحصاری. لذا درصدد تقلیل نقش و دستاوردهای قابل توجه عرصه‌های رایج انسان‌یاوری همچون روان‌شناسی، روان‌کاوی، مشاوره عام یا روان‌پزشکی نیستیم.

چرا ویتگنشتاین متأخر؟ انسان‌یاوری، موضوع کانونی آثار ویتگنشتاین نبود. بااین‌حال او به مسائل انسانی توجه داشت و اگرچه او شخصیتی درون‌گرا و خودانتقادگر داشت اما به مشکلات دوستانش هم بی‌اعتنا نبود و آنها را همچون مسائل جدی فلسفی، با همان دقت مفهومی و اخلاقی تحلیل می‌کرد. در این باره نامه‌های شخصی، نوشته‌های روزانه و مکاتبات

فلسفی‌اش هیچ تفاوتی با دقت آثار عمومی، سخنرانی‌ها و درس‌گفتارهایش نداشت (Ellenbogen, 2006: 83). همچنین بندهایی از آثار متأخری مانند در باب یقین یا پژوهش‌های فلسفی، دقیقاً طوری قابل بازسازی است که گویی دارد در اتاق مشاوری با مراجع خود سخن می‌گوید.

ویتگنشتاین در آثار متأخرش بیش از پیش به مسائلی مانند حیرت فلسفی، سردرگمی درباره جهان و هدف زندگی، تشویش‌های ذهنی، گره‌های فکری و افسون‌شدگی عقل پرداخته و ابعاد فلسفی این موضوعات را به ابعاد روانی آنها پیوند زده و گاهی با توصیفی استعاری مسائل فلسفی آنها را با عباراتی روان‌شناسانه و درمان‌گرانه بیان کرده است. این امر اتفاقی نیست و معمولاً بازتابی از درگیری وجودی و شخصی ویتگنشتاین با این قبیل مسائل دانسته می‌شود (فَن، ۱۳۸۱: ۱۱۹) که عملاً به فلسفیدن او هم سرایت کرده است. اصلاً فلسفه از دید ویتگنشتاین متأخر نه یک دانش نظری بلکه «فعالیت»ی «ورزیدن»ی است و همین به فلسفه او رویکردی درمانی می‌دهد.

از جمله مفاهیم اصلی ویتگنشتاین متأخر، «شکل زندگی» و «بازی زبانی»^۱ است که در آنها به درهم‌تنیدگی و ارتباط وثیق فرهنگ، جهان‌بینی و زبان تأکید می‌شود (گلوک، ۱۳۸۹: ۱۷۵). از دید او توافق جمعی ما بر سلسله‌ای از قواعد، ما را در «بازی زبانی» خاصی قرار داده که شکل‌های زندگی انسانی را نمایندگی می‌کند. لذا خیلی از درگیری‌ها و پرسش‌های حتی فلسفی در زندگی هم صرفاً سردرگمی‌هایی زبانی هستند و اگر بتوانیم بازی‌های زبانی حامل آن پرسش‌ها را به درستی بشناسیم و تفسیر کنیم، آن سردرگمی‌ها و آشفتگی‌ها خودبه‌خود منحل می‌شوند.

اصلاً ویتگنشتاین پرسش فلسفی را همچون یک بیماری و مواجهه فیلسوف با آن را مواجهه با یک بیماری می‌بیند (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۲۵۵). فلسفه به زعم او قرار است به جای تلاش‌های منفعلانه و بی‌فرجام، با فهم و تحلیل انتقادی و دقیق تجربیات زیسته مراجع، به او کمک کند تا ابتدا خود بطری مگس‌گیری را که به واسطه کاربرد نادرست زبان در آن گرفتار شده، به وضوح ببیند سپس راه خروج از آن را به آدمی نشان بدهد (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۳۰۹). اینجاست که تحلیل بازی‌های زبانی و در پیوند با آن، شکل زندگی مراجعان به اولویت کاری مشاور فلسفی ویتگنشتاینی تبدیل می‌شود و با این کار می‌کوشد به مراجعانش کمک کند تا آرامش روان خود را بازیابند. چنین درمانی مستقیماً وجه روان‌شناختی ندارد بلکه به

سردرگمی‌هایی می‌پردازد که به خاطر کاربرد نادرست زبان در بافت زیستی و فکری مراجع ایجاد شده‌اند و این یکی از نقاط ورود ویتگنشتاین متأخر به مشاوره فلسفی است.

۲. پیشینه پژوهش

قلمرو این پژوهش یعنی مشاوره فلسفی در نگاه ویتگنشتاین متأخر در عین همپوشانی‌هایی با روان‌شناسی و مشاوره به معنای محض کلمه و نیز همپوشانی با روان‌درمانی به معنای عام، واجد اختصاصاتی در حوزه مشاوره فلسفی است؛ لذا برخی پیشینه‌های گزارش شده در اینجا با این معیار گزینش و نسبت‌سنجی شده‌اند.

فلیس سیماتی (۲۰۱۶) مطالعه‌ای تطبیقی میان نظریه‌های فرویدی در روان‌کاوی و برخی آراء فلسفی ویتگنشتاین انجام داده و به برخی وجوه شباهت فلسفه و روان‌کاوی می‌پردازد؛ هر دو به مثابه یک «فعالیت» در پی کاوش‌هایی درباره زبان بشری هستند، هر دو اهدافی اخلاقی دارند و نیز هر دو اهداف انسان‌یاورانه از جمله روان‌درمان‌گرانه دارند.

در نگاه سارا النبوگن (۲۰۰۶) ویتگنشتاین فلسفه را نه موضوعی انتزاعی و نظری، بلکه فعالیتی عملی می‌داند و از همین جا پژوهش ویتگنشتاینی او به مشاوره فلسفی گره می‌خورد. او از سه جهت به مسئله خود می‌پردازد: اول، ویتگنشتاین متأخر با رویکرد ضدنظری خود هشدار می‌دهد که در تفسیر مسائل مراجع دچار مغالطه تعمیم نابه‌جا نشویم و با نگرش صرفاً پیشینی و طبقه‌بندی شده سراغ شناسایی عوارض روانی افراد نرویم. دوم، ویتگنشتاین با این مبنا که اسیر تصاویریم و نمی‌توانیم از آن رها شویم چون در زبان ما جای گرفته‌اند و زبان مدام آنها را برایمان تکرار می‌کند (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۱۱۵) به مشاور کمک می‌کند که اولاً مفروضات نادرست موجود در چشم‌انداز مراجع از خودش را دریابد و سپس به او کمک کند تا از آنها رها شود. سوم، ویتگنشتاین با تکیه بر منظر سقراطی، فلسفه را راهی برای یافتن زندگی اصیل و فراتر از محدوده آکادمی تعریف می‌کند.

لئون دی هاس (۲۰۱۸) هم با تمرکز بر پژوهش‌های فلسفی و نظریه‌های بازی‌های زبانی و شکل زندگی، به اهمیت موقعیت روایی^۱، موقعیت مشاهده‌ای^۲ و ادراک موقعیت‌مند^۳ در کار مشاوره فلسفی می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه فلسفه می‌تواند با فراروی از نظرورزی، کارکرد عملی داشته باشد. موقعیت روایی ناظر به نحوه بیان و روایت تجربیات و افکار افراد

1. Narrative Situation

2. Observational Situation

3. Situational Understanding

و نحوه استفاده آنها از زبان و مفاهیم به عنوان نشانه‌هایی از نحوه اندیشیدن آنهاست و راهی است برای بررسی و تحلیل باورها و شیوه زیست افراد. موقعیت مشاهده‌ای، به اهمیت مشاهده دقیق رفتارها، زبان و شیوه تعامل افراد در موقعیت‌های مختلف می‌پردازد و مشاور فلسفی از خلال این مشاهده‌ها می‌کوشد تا دغدغه‌های مراجع را عمیق‌تر درک کند. ادراک موقعیت‌مند هم ناظر به فهم عمیق‌تری است که با لحاظ کردن بافت زبانی، فرهنگی و شیوه زیست فرد حاصل می‌شود. از دید هاس این رویکرد در مشاوره فلسفی، مسائل فرد را نه به صورت انتزاعی بلکه در ارتباطی زنده با جهان واقعی او بررسی می‌کند؛ این‌طوری خود فرد هم می‌تواند موقعیت خود را شفاف‌تر ببیند و راهی برای تغییر یا پذیرش آن بیابد.

جان هیتون هم در کتاب *ویتگنشتاین و روان‌درمانی* (۱۳۹۷) به پیوندهای فلسفه ویتگنشتاین با رویکردهای مختلف روان‌درمانی پرداخته و در کتاب *ویتگنشتاین و روان‌کاوی* (۱۳۹۴) هم بر استفاده‌های روان‌کاوانه از فلسفه ویتگنشتاین و برخی تفاوت‌های رویکرد او با روان‌کاوی دارد. کتاب نخست با تحلیل نظریات متقدم و متأخر ویتگنشتاین، کارکرد آنها را در روان‌درمانی نشان می‌دهد و در پرتو موضوعاتی مانند نقد زبان، بازی‌های زبانی، قواعد زبان و شکل‌های زندگی و کاربرد آنها در روان‌درمان‌گری بر اهمیت بازنمایی و تعلیق نظریه‌ها و تکنیک‌ها در مشاوره ویتگنشتاینی تأکید دارد. هیتون با تحلیل‌های متعددی کل فلسفه ویتگنشتاین را، نه تنها به عنوان یک نظام نظری، بلکه به عنوان روشی برای روشن ساختن گره‌های زبانی و فکری مراجعان می‌بیند. اثر دوم را هم می‌توان صحنه مواجهه ویتگنشتاین و فروید دانست که در این پژوهش به برخی ابعاد آن می‌پردازیم.

۳. روش پژوهش

جدای از توصیف، بازشناسی و جمع‌بندی آرای ویتگنشتاین در متن آثار وی و شارحانش، روش اصلی این پژوهش، تطبیق و بازسازی عقلانی است. در اینجا با تأکید بر خطوط اصلی مشاوره فلسفی می‌کوشیم آرای ویتگنشتاین متأخر را در باب بازی‌های زبانی، شباهت خانوادگی و شکل زندگی بازخوانی و تحلیل و آنها را در چارچوب مشاوره فلسفی بازسازی کنیم و دلالت‌های آنها را برای مشاوران فلسفی بازشناسیم.

۴. ویتگنشتاین: از فلسفه کاربردی تا مشاوره فلسفی

ابتدا سه مقدمه برای توسعه چشم‌اندازی ویتگنشتاینی به مشاوره فلسفی و سپس بسط آنها: اولاً ویتگنشتاین متأخر، نوعی از فلسفه کاربردی را توسعه داده؛ ثانیاً یکی از مهم‌ترین ابعاد این کاربرد، کاربرد درمانی آن است؛ ثالثاً دست‌کم بخشی از ناآرامی‌های روانی، همچون یک مسئله فلسفی است.

آراء ویتگنشتاین، کاملاً مناسب توسعه فلسفه کاربردی است چون در طول پروژه خود کوشیده تا فلسفه و فلسفیدن را یک «فعالیت» «ورزیدن»ی قلمداد کند و از نظروری انتزاعی فاصله بگیرد. به قول خودش «کار ما این است که واژه‌ها را از کاربرد متافیزیکی‌شان دوباره به کاربرد روزمره‌شان برگردانیم» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۱۱۶ با اندکی تلخیص). به قول یوهانسن (۱۹۸۸) ویتگنشتاین آنچه را که قبلاً «ناگفتنی» می‌نامید، اکنون در آثار متأخرش در قالب «عمل» و رفتارهای انسانی مشاهده می‌کند که تحت قواعد بازی‌های زبانی جریان دارند و این تغییر نگرش به کاربرد زبان و عمل، زمینه‌ساز دیدگاه جدیدی در فلسفه کاربردی است.

این آراء فلسفی به درد مشاوره و درمان فلسفی عارضه‌های روانی می‌خورند؛ چون ویتگنشتاین هم دست‌کم بخشی از ناآرامی‌های روانی را همچون مسئله‌ای فلسفی می‌بیند هم فلسفه را به مثابه درمان معرفی می‌کند. از دید او پرداختن فیلسوف به یک مسئله همچون پرداختن او به یک بیماری است (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۲۵۵) و «مسئله فلسفی این شکلی است: نمی‌دانم از چه راهی باید بروم» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۱۲۳). این سخن به خصوص نیمه دوم آن به وضوح شامل ناآرامی‌های روانی است؛ حیرتی که بخش مهمی از مراجعان خود را دچار آن می‌دانند: نمی‌دانم چه کار کنم؛ سردرگم شده‌ام؛ راه را از چاه نمی‌شناسم. از آنجا که ویتگنشتاین فلسفه را یک فعالیت و مسئله فلسفی را هم مسئله‌ای واقعی برخاسته از شکل زندگی و بازی زبانی جاری در آن می‌داند نه مسئله‌ای نظری، محض یا مابعدالطبیعی، به همین خاطر به نظرش بی‌راه نیست که بخش مهمی از علت مراجعه مراجعان را دچار شدن آنها به مسئله‌ای فلسفی بدانیم و وظیفه فلسفه را هم خروج از سردرگمی‌های زبانی.

پیترمن یکی از کسانی است که هم به فلسفه درمانی می‌پردازد هم به اندیشه‌های ویتگنشتاین متأخر. او فلسفه درمانی را به طور کلی شامل سه مؤلفه و ویتگنشتاین متأخر را هم قابل بازتعبیر ذیل این سه مؤلفه می‌داند: اول، ارائه تعریفی برای سلامت روان انسان؛ دوم، توصیف دقیق فرایندهای منتهی به سلامت و بیماری، به ویژه نحوه وقوع این دو وضعیت در ذهن و زبان

انسان؛ سوم، نشان دادن فرایند عبور از بیماری به سلامتی به کمک فلسفه و پرداختن به این مسئله که فلسفه چگونه می‌تواند به افراد در بهبود وضعیت ذهنی و روانی‌شان کمک کند (Peterman, 1992: 1-2). حالا باید ببینیم که زبان، چگونه وجه فلسفی درد و درمان را می‌سازد و مشاوره فلسفی چگونه می‌تواند از پیچیدگی‌های زبانی و سردرگمی‌های مفهومی بکاهد و آرامش روان را تأمین کند.

۵. وجه زبانی و گفتگو محور مشاوره فلسفی

وجه زبانی. با ورود عنصر زبان، هم چهره «مشکلات سلامت روان» و هم چهره «درمان» فلسفی ویتگنشتاین دقیق‌تر شد. زبان عنصر اصلی درد و درمان فلسفی است: «فلسفه نبردی است علیه جادو شدن شعورمان به وسیله زبان» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۱۰۹). این جادو یا افسون شدن فکر، ابتدا ناشی از ظرفیت‌های زبان برای ایجاد ساختارهایی است که گویی می‌خواهند به اندیشیدن ما کمک کنند اما در واقع ما را دچار ابهام و کج‌فهمی می‌کنند. اغلب دشواری‌ها و مسائل فلسفی، نه به دلیل پیچیدگی ذاتی‌شان، بلکه به خاطر آشفتگی‌هایی که در فهم ما از زبان رخ داده پدید آمده‌اند. لذا همان‌طور که کار فلسفه بازشناسی و زدودن مسیرهای گمراه‌کننده‌ای است که زبان پیش پای ما گذاشته درمان فلسفی هم به عنوان فعالیتی انتقادی و تحلیلی باید گره‌های زبانی را بگشاید و اندیشه را از دام آنها برهاند.

زبان به معنای وسیع کلمه. در تحلیل تفکر بر اساس تحلیل بازی زبانی مسئله بر سر زبان بماهو زبان یا زبان به عنوان ماهیتی جدای از سایر عناصر انسانی نیست. بلکه منظور عام ویتگنشتاین این است که وقتی می‌اندیشیم، از علائم گوناگونی مانند واژه‌ها، اعداد و تصاویر کمک می‌گیریم؛ لذا برخی او را پیرو لایب‌نیتس می‌خوانند که معتقد بود گاهی با نوشتن می‌اندیشیم، گاهی با گفتن، گاهی هم در سکوت و از طریق علائم یا تصاویر (اسلوگا، ۱۴۰۱: ۱۷۰). بنابراین در بازی زبانی، مدّعی ما اختصاصی به زبان به عنوان مجموعه‌ای از کلمات و صرف و نحو آن ندارد بلکه ویتگنشتاین برای تشریح بازی زبانی گاهی هم از شطرنج، نواختن موسیقی، نقاشی، تئاتر، کارگری، بازی با توپ و دیگر حالات مختلف انسانی مثال می‌زند. پس تحلیل بازی زبانی مراجع، لزوماً منحصر به تحلیل زبان و اشیای زبانی نیست بلکه فهم معنا و بازی زبانی شامل چهره، حرکات دست و دیگر رفتارهای بدنی و غیربدنی هم هست و این‌ها اجزای تفکیک‌ناپذیر بازی‌های زبانی‌اند نه صرفاً عناصری مکمل و افزوده. تحلیل ویتگنشتاین از حالات چهره در بندهای ۵۳۶، ۵۳۷ و ۵۳۹ و معناداری فریاد، خنده و موارد

مشابه در بند ۵۴۳ پژوهش‌های فلسفی و انباشتگی معنای گریه در فرهنگ و ارزش (ویتگنشتاین، ۱۳۹۵: ۱۷) در همین راستاست (نیز ن.ک: ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: ۳۹۸-۴۰۱). همسایه‌های زبان. اما زبان، گذشته از بازی زبانی، موضوعات دیگری همچون شکل زندگی، تصویر جهان، قاعده و شباهت خانوادگی را پیش می‌کشد. چون «سخن گفتن به زبان، بخشی از یک فعالیت یا بخشی از یک شکل زندگی است» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۲۳) و «زبانی را تصور کردن یعنی تصور کردن شکلی از زندگی» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۱۹ با اندکی تلخیص)؛ شکل زندگی هم نشانی از درهم آمیختگی فرهنگ، جهان‌بینی و زبان است. در عین حال سخن گفتن به یک زبان و بازی‌های زبانی که زندگی فرد در آنها جاری است، فعالیت‌هایی صرفاً زبانی نیستند بلکه با فعالیت‌های غیرزبانی ما در زندگی آمیخته‌اند (گلوک، ۱۳۸۹: ۱۷۵) و لذا فهم آنها در گرو فهم این بسترهای غیرزبانی است. اندکی بعد به این مفاهیم می‌پردازیم. درمان گفتگومحور. بر پایه ویرژگی زبانی درد، درمان ویتگنشتاینی هم تابعی از نظریه زبان و خصوصاً فرایندی گفتگومحور است. روشن‌سازی کاربرد زبان از طریق گفتگو و مشارکت طرفینی در بازی زبانی بدیلی برای کشف حقیقت از طریق نظریه پردازی است. به قول پیترمن (Peterman, 1992: 39) در گفتگو فرایندی «دیالکتیکی-اعترافی»^۱ شکل می‌گیرد مثل خود پژوهش‌های فلسفی.

هدف «دیالکتیک-اعتراف» پیترمن هم تشخیص بازی زبانی و التفات به آن است. «مسئله این نیست که یک بازی زبانی را به وسیله تجربیات خودمان توضیح بدهیم بلکه مسئله این است که متوجه یک بازی زبانی بشویم» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۶۵۵ با ویرایش فارسی). یعنی برای فهمیدن یک بازی زبانی، به جای تلاش برای کشف تجربه درونی مراجع، باید به شیوه استفاده او از زبان روزمره در هنگام توضیح تجربیاتش توجه کرد. این امر متکی بر مشارکت مشاور در بازی زبانی مراجع و کمک به او برای راه‌یابی و حل مسئله است، نه قضاوت نظری درباره آن و تعیین مشکل به عنوان یکی از طبقات نظری روان‌شناختی و روان‌درمانی. این یعنی همان درگیر شدن در یک فرایند زبانی که طی آن افراد آن بازی زبانی را می‌آموزند.

گفتگویی کاملاً فلسفی. «گفتگو» به لحاظ تاریخی و مفهومی، امری فلسفی و از مهم‌ترین راه‌های تحقق بازی زبانی است. اما از دید ویتگنشتاین گفتگو دقیقاً چگونه وجه فلسفی درمان را تأمین می‌کند؟ با «توصیف»؛ توصیف واقعی نه متافیزیکی. فلسفه در نگاه ویتگنشتاین نه زبان را پدید آورده، نه قرار است در کاربرد بالفعل زبان دخالت کند، نه قرار است تبیینی

نظری از آن ارائه کند و نه چیزی را درباره آن استنتاج می‌کند. اصلاً فلسفه با ابعاد پنهانی زبان کاری ندارد. فلسفه «فقط می‌تواند آن را توصیف کند [...] و همه چیز را همان‌طور که هست، باقی می‌گذارد» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۱۲۴). چرا؟ چون «همه چیز آشکارا در معرض دید است و چیزی برای تبیین [نظری و فلسفی] نمی‌ماند» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بندهای ۱۲۶-۱۲۷). فلسفه فقط قرار است چیزها را در برابر ما قرار دهد و نهایتاً ممکن است آنچه در مورد اشیاء در حافظه داریم را برای رسیدن به هدفی خاص، گردآوری کند. اصلاً نام «فلسفه» را می‌توان پیش از اکتشافات و اختراعات جدیدی که مبتنی بر تبیین بودند به کار برد (همان). به همین خاطر در مواضعی فلسفی همچون «شبهات خانوادگی» می‌گوید «فکر نکنید، نگاه کنید!» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۶۶) همه این‌ها گرامی داشت «توصیف» به عنوان وظیفه اصلی فلسفه و راهکار اصلی تحقق آن، گفتگو در درون بازی زبانی است.

۱.۵. از «توصیف» تا آرامش

بسنده کردن به توصیف از طریق گفتگو به معنای بی تفاوتی یا بی کنشی نسبت به مشکل مراجع نیست بلکه نوعی حل غیرمستقیم مسئله است. وقتی توصیف در بازی زبانی و آشکارسازی قواعد آن کامل شود و تصویر جهان مراجع آشکار شود، مسئله به خودی خود رخت برمی‌بندد. این یعنی گفتگوی دیالکتیکی، روشن‌سازی معنا و آشکار ساختن تناقض‌های زبانی که این روشن‌سازی و آشکارسازی معنا به خودی خود منجر می‌شود به اصلاح کاربردهای نادرست زبان که عوارضی را در درون فرد برانگیخته‌اند. این بسندگی توصیف به جای نظریه پردازی برای درمان سرآغاز تمایز میان مشاوره فلسفی و شاخه‌های بدیلی همچون روان‌درمانی است که اندکی بعد به آن می‌پردازیم.

توصیف، مبنای بازنمایی و وضوح. ویتگنشتاین در این ایده که بیان دقیق و بازنمایی واضح، بنیاد درمان است، هم‌فکر کسانی مانند ژوزف بروئر اتریشی و همکارش فروید است که معتقد بودند وقتی بیمار منشأ ناآرامی را دریافته و بتواند توصیف مناسبی از آن ارائه کند، علائم هیستریک او ناپدید می‌شوند و آنچه نقش اصلی را در این بهبود دارد خود بیمار و شیوه بیانی اوست نه ناظری که دنبال علت‌یابی است. وضوح، در بیان ویتگنشتاین، عامل تحقق آرامش ذهنی است چون ما را متوجه می‌سازد که چگونه با کاربرد نادرست زبان و سوء فهم آن، مشکلات خود را پدید آورده‌ایم (هیتون، ۱۳۹۴: ۳۶). مشاور مجرب باید اولاً به بیان و توصیف هر چه واضح‌تر شرایط مراجع کمک کند، ثانیاً او را متوجه «توصیف‌های بد»

به عنوان خالق موقعیت‌های تضاد در بازی زبانی‌اش بکند و ثالثاً در چنین موقعیتی به زایش یک تصویر جهان و بازی زبانی‌های بخش کمک کند.

این نگرستن، توصیف کردن و تحلیل دقیق و صبورانه به قدری در کار ویتگنشتاین اهمیت دارد که النبوگن با الهام از این سخن که «فکر نکن بلکه نگاه کن» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۶۶) می‌گوید در مشاوره فلسفی، هدف ویتگنشتاین، به یک معنا حل مشکلات نیست! بلکه نگرستن و دیدن اجزای مسئله است (Ellenbogen, 2006: 80)؛ نگرستن و دیدنی که نتیجه آن عملاً رفع مشکلات مراجع است.

توصیف، راهی برای التفات به تضاد. پس درمان یعنی تلاشی گفتگومحور و شبه‌سقراطی برای توصیف بازی زبانی مراجع و مواجهه دقیق با شکل زندگی او. هنگامی که «توصیف‌های بد» خبر از موقعیت‌های تضادآمیز در بازی زبانی می‌دهند، فلسفه قرار نیست این تضادها یا تناقض‌ها را مثلاً به طور منطقی یا ریاضی حل کند بلکه قرار است در جریان بازی زبانی، دید و توصیف روشنی از وضعیت تناقض‌باری که مراجع در آن گیر کرده ارائه دهد. نتیجه کار التفات به این واقعیت بنیادی است که:

«ما برای یک بازی قواعدی وضع کرده‌ایم، فنی تعیین کرده‌ایم و حالا که داریم از آن قواعد پیروی می‌کنیم می‌بینیم امور آن جوری که فرض کرده بودیم پیش نمی‌روند. در اینجا گویی در قواعدی خودساخته گیر افتاده‌ایم [که نسبتی با امر واقع ندارند]. این گیرافتادن در قواعد خودمان همان چیزی است که می‌خواهیم آن‌را بفهمیم (دید روشنی درباره‌اش کسب کنیم) [...] اینجا است که تضادی رخ می‌دهد و می‌گوییم: «منظورم این نبود»» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۱۲۵ با ویرایش فارسی و تلخیص).

فرایند درمان یعنی فرایند منتهی به التفات به این تضادها و تناقض‌ها از راه توصیف‌های پی‌درپی که در گفتگو شکل می‌گیرند. در واقع از دید ویتگنشتاین (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۱۲۵) کار فلسفه نه حل و رفع مستقیم تضاد بلکه ارائه دیدی روشن به وضع امور و التفات به آن است. خود این التفات، به خودی خود الهام‌بخش حل و رفع تضاد و کناره‌گیری از آن و اتخاذ بازی زبانی جدید است.

۶. مشکل مراجع چیست؟ اسارت در بند تصاویر

مفهوم «تصویر جهان» که از جمله در بند ۹۶ پژوهش‌های فلسفی توسعه یافته با بسیاری از مفاهیم اندیشه ویتگنشتاین متأخر مرتبط است. ما تصویری از جهان داریم و چنین نیست که ابتدا به صدق یا مطابقت آن با وضع واقعی امور متقاعد شده و سپس آن را اتخاذ کرده باشیم بلکه این تصویر، نگاه ما به جهان است که غالباً آن را در بافت و در طول زندگی به ارث برده‌ایم و مبنای داوری ما میان صدق و کذب امور است. برخی از این تصاویر مربوط به جهان تجربی و برخی حتی ممکن است اسطوره‌ای باشند (ویتگنشتاین، ۱۳۹۶: بندهای ۹۳-۹۵). تصویر جهان خیلی وقت‌ها در گزاره‌های ما آشکار می‌شود (ویتگنشتاین، ۱۳۹۶: بند ۱۶۲) و البته گاهی هم در ساخت‌های غیر گزاره‌ای.

این تصاویر، هستند، به‌مرور شکل گرفته‌اند، متن زندگی ما را ساخته‌اند و حتی هنگام استدلال در واقع داریم در درون آنها استدلال می‌کنیم. به‌قول اسلوگا حتی تفاوت جدی‌ای میان تصاویر جهان یقینی با تصاویر جهان اسطوره‌ای هم وجود ندارد (اسلوگا، ۱۴۰۱: ۱۵۵-۱۵۶). لذا به‌جای نظروری یا نقادی آنها فقط می‌توانند توصیف شوند؛ بازتابی از سخن ویتگنشتاین که بازی زبانی، مدلل، جزمی، معقول یا نامعقول نیست بلکه «هست، مثل زندگی ما» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۶: بند ۵۵۹).

حالا بیماری فلسفی که گاهی سلامت روان را مختل می‌کند در نگاه ویتگنشتاین عبارت است از اسارت در بند یک تصویر خاص (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۱۱۵) که گاهی هم از آن به رژیم غذایی نامتوازن و نیز تغذیه یکسویه تفکر تعبیر می‌کند (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۵۹۳) و «نمی‌توانیم از آن خلاص شویم چون در زبان ما نهفته است و زبان سرسختانه آن را برای ما تکرار می‌کند» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۱۱۵). این اسارت در بند تصویری خاص از جهان را می‌توان به اسارت در یک بازی زبانی یا اسارت در یک شکل زندگی تعبیر کرد.

حالا اشکال دقیقاً چیست؟ چرا باید یک تصویر را دور انداخت و تصویر دیگری به‌جای آن برگرفت؟ چون با گفتگو و واکاوی برخی از این تصاویر در قالب یک بازی زبانی برایمان آشکار می‌شود که برخی تصاویر و واژه‌ها متعلق به هیچ تصویر جهان دارای مابازاء یا در واقع متعلق به هیچ کاربرد روزمره‌ای نیستند، مابازای واقعی ندارند، هیچ توافقی بر سر کاربرد آنها در یک زبان وجود ندارد یا گاهی تناقض‌بارند. در هر یک از این حالات، مراجع دچار پیش‌فرضی ناخودآگاه و بررسی نشده است که مدام در بازی زبانی او بازتولید و تکرار می‌شود و تداوم آن موجب وضع کنونی و ناآرامی روانی او شده و امکان زندگی عادی را

از او سلب کرده است. حالا کار مشاور فلسفی آشکارسازی این پیش فرض‌ها در بازی زبانی از طریق گفتگو و تغییر آنهاست تا مثلاً «واژه‌ها را از کاربرد مابعدالطبیعی‌شان به کاربرد روزمره‌شان» برگرداند (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۱۱۶) تا مراجع بتواند به زمینه، تصویر، بازی و شکل زندگی‌ای غیرمتناقض یا واقعی کوچ کند.

یک مطالعه موردی که در کار ران لاهو آمده -و او هم همچون ویتگنشتاین، فعالیت آزادانه و غیرنظری را شرط خروج از اسارت در غار افلاطونی می‌داند (لاهو، ۱۳۹۰: ۳۰)- به خوبی نشان می‌دهد که وقتی کسی با عبارت ویتگنشتاینی «نمی‌دانم کدام راه را باید برگزینم» درماندگی خود را نشان می‌دهد، عملاً فرض کرده که یک پاسخ صحیح و عینی برای موقعیت فکری او وجود دارد و خود این یعنی اسارت در بند یک تصویر. تصویری که حقیقت را پیش ساخته و آماده می‌داند و حالا باید شناخته و جستجو شود. چنین کسی عملاً می‌خواهد از تصمیم شخصی مطابق تصویر جهان خود طفره برود (ن.ک: Lahav, 1993: 4).

به عنوان مطالعه‌ای موردی، ک.ت.فَن گفتگویی واقعی میان ویتگنشتاین با دانشجویی را تعریف می‌کند^۱ که دچار افسردگی عمیق شده و اتفاقاً فلسفه ویتگنشتاین را مسئول وضع کنونی خود می‌داند. دانشجو نزد ویتگنشتاین از پوچی و بی‌معنایی زندگی شاکی و معتقد بود که چند سال دیگر هم نیست و نابود می‌شود و آمدن آدم‌ها بعد از او هم هیچ خیری به وی نمی‌رساند. ضمن اینکه همین آدم‌ها، کره زمین، خورشید و همه بالأخره روزی منقرض می‌شوند (Gasking & Jackson, 1967: 53). این دانشجو نمونه کسانی است که تصویری از واقعیت ساخته و اسیر آن شده بود.

۱.۶. راه حل: تغییر تصویر جهان

نخستین گام ویتگنشتاین توصیف دقیق «تصویر جهان» مراجع از طریق گفتگو و در واقع کشف «بازی زبانی» و «شکل زندگی» اوست. فرایندی که از طریق مشارکت در بازی زبانی فرد، فراگیری آن و پرسش‌گری تحقق می‌یابد. پاسخ ویتگنشتاین به دانشجو این بود که تو همچون کسی هستی که در اتاقی روبه‌روی در سیاه‌رنگی نشسته، به آن خیره شده، سیاهی کامل آن را در ذهن خود حک کرده و مدام با خودش تکرار می‌کند که «این در چه قدر

۱. آشنایی با آن مطالعه موردی در کار ران لاهو و نیز گفتگوی واقعی ویتگنشتاین با آن دانشجو را مادیون مقاله النبوگن (۲۰۰۶) هستیم.

سیاه و دل گیر است»؛ بعد از مدتی هم حالا به خاطر آنچه به خودش القاء کرده افسرده شده و احساس پوچی و بدبختی می کند (Gasking & Jackson, 1967: 53). ویتگنشتاین در باب معنای زندگی موضع مذهبی هم نداشت اما عارضه‌ای که درون دانشجو تشخیص می داد این بود که او تصویری ساخته، اسیر آن شده و حالا ویتگنشتاین داشت این تصویر را توصیف و آشکار می کرد؛ همین.

در آن مطالعه موردی هم که پیش تر از لاهاو نقل کردیم، کار مشاور این است که اولاً مراجع را از وجود چنین تصویری و اسارت در آن آگاه و او را تشویق کند که این فرض را که یک انتخاب درست و واحد برای پرسش او وجود دارد، به طور انتقادی بررسی کند. ثانیاً او را متوجه کند که هر انتخابی هم که انجام بدهد، در نهایت این خود اوست که در چارچوب افکار، بازی زبانی و تصویر جهان خودش دست به انتخاب زده. حالا به خودش بستگی دارد که بر اساس تصویر جهان و شکل زندگی خودش دست به انتخاب بزند یا همچنان در جستجوی تصویری موجود در بیرون از خود بلا تکلیف و بی کنش بماند. اینجاست که مراجع باید با تأمل در مورد پسند خودش، آنچه آن را معنادار می داند و آنچه نسبت به آن رضایت دارد، دست به انتخاب بزند (Lahav, 1993: 4؛ به نقل از: Ellenbogen, 2006: 82).

اغلب شکل گیری تصویر جهان و بازی زبانی‌ای که آدم‌ها -آگاهانه یا ناآگاهانه- آن را می‌ورزند، مبنای عقلانی، انتقادی یا گزینش گرانه ندارد بلکه به قول ویتگنشتاین «فقط هست؛ مثل زندگی ما» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۶: بند ۵۵۹). لذا پیش‌بینی ناپذیر است، هیچ‌گاه به درستی آن مطمئن نشده و تحقیقی درباره آن نکرده‌ایم بلکه همیشه درون آن زیسته‌ایم (اسلوگا، ۱۴۰۱: ۱۵۶). چون سرآغاز مواجهه ما با امور، زندگی روزمره و عملی ماست نه لزوماً آگاهی، اندیشه و التفات.

۲.۶. تکافوی تصاویر و نقش آن در درمان

حالا چند نکته ویتگنشتاینی افزوده درباره تصویر ما از جهان (اسلوگا، ۱۴۰۱: ۱۵۶-۱۵۷):

۱. تصویر جهان همچون زمینه‌ای موروثی در درون‌مان جازم است؛ درباره امور استدلال هم می‌کنیم اما خواه‌ناخواه در بستر تصویر جهان‌مان. لذا است که ویتگنشتاین غالباً از یگانگی «تصویر جهان» شخص و «نظام» او درباره یقین صحبت می‌کند. ۲. تصاویر ممکن درباره جهان و بازی‌های زبانی متناظر با آنها متعدد و بسیارند. پس درست‌تر این است: تصاویر جهان نه تصویر جهان؛ ۳. هم معتقدان به یک ایده، مثلاً داستان آفرینش در کتاب مقدس و هم

مخالفان آنها، دلایل همدیگر را به خوبی می‌شناسند / می‌توانند بشناسند (ویتگنشتاین، ۱۳۹۶: بند ۳۳۶) ولی می‌بینیم هر یک راه خود را می‌رود؛ چرا؟ چون استدلال هر یک در درون جهان‌تصویر خودش شکل گرفته و دسترسی‌ای میان این دو جهان برقرار نیست و به همین جهت گفتگو و خصوصاً نقد چندان مؤثری میان طرفین این گفتگو نمی‌تواند رخ بدهد و به بیان عامیانه هر کسی عملاً راه خودش را می‌رود.

به قول ارسطو یک استدلال بالأخره یا باید از یک جایی شروع بشود یا هیچ‌وقت نمی‌تواند شروع بشود (ارسطو، ۱۳۸۹: ۱۳۲-۱۳۳). حالا وقتی نقاط شروع یا همان تصاویر جهان که بستر و زمینه استدلال‌های ما را می‌سازند، به نحو تکافوآمیزی متعدد باشند، درمان به واسطه تغییر پارادایم یا به عبارتی تغییر جهان‌تصویر مراجع توسط مشاور از طریق «نقد» یا «استدلال» ممکن نیست. هنگام تعدد تکافوآمیز این تصاویر هم از دید ویتگنشتاین راهی نمی‌ماند جز توصیف و وضوح بخشی. در این حالت مراجع -در گفتگو با مشاور- با توصیف تصویر جهان خود و آشکارسازی تناقض‌ها، ناکارآمدی‌ها و نقاط نقدپذیر نهفته در آن و با دریافتن ناهمگونی قواعد این بازی زبانی با قواعد بازی‌های زبانی رقیب و لذا از طریق آشنایی گام‌به‌گام با تصاویر جهان‌های دیگر نه لزوماً به نحو عقلی و مستدل بلکه به نحو مشارکتی و فعالانه دست به تغییر تصویر جهان، بازی زبانی و لذا شکل زندگی خود می‌زند.

در رویه ویتگنشتاینی مراجع عملاً در موضعی قرار می‌گیرد که تصویر جهان و بازی زبانی خود را در معرض بیان قرار بدهد و از این طریق ضمن مواجهه با خلأها، پرسش‌ها و نقدهای آن، راهی برای تغییر آن و گذار به یک بازی زبانی بدیل بجوید. مثلاً پرسش‌هایی از این قبیل: چرا آنچه دیگران بی‌هیچ اضطرابی به آن می‌اندیشند، مرا مضطرب می‌کند؟ آیا این اضطراب در مواجهه با فلان موضوع، فقط مال من است یا همه این‌طورند؟ (Ellenbogen, 2006: 84) آیا شیوه اندیشیدن من به این واقعه، تنها شیوه اندیشیدن به این موضوع است یا می‌توان جور دیگری هم درباره آن اندیشید؟ این قبیل پرسش‌ها به نحو فعالانه و نه لزوماً نظری و از پیش تعیین شده هنگام روایت تصویر جهان و هنگام ورزیدن طرفینی بازی زبانی میان مشاور و مراجع به طور طبیعی و حتی گاه با منشأیی نامشخص تداعی می‌شوند و مراجع را به بازاندیشی در شکل زندگی و بازی زبانی‌اش وامی‌دارند.

۷. سوء تفاهم زبانی: جلوه زبانی مشکلات سلامت روان

سوء تفاهم زبانی یکی از ریشه‌های اصلی مشکلات و پرسش‌های فلسفی و در بحث ما ناآرامی‌های روانی است. قدمت و عمق این مشکلات مساوی با قدمت و عمق زبان ماست و همان قدر اهمیت دارند (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۱۱۱). برخی جلوه‌های سوء تفاهم زبانی در کار ویتگنشتاین عبارتند از استفاده خارج از بافت از زبان، استفاده از تعابیر مختص یک بافت در بافتی دیگر و اسارت در بند تصاویر گمراه‌کننده‌ای که زبان آنها را پدید آورده که نهایتاً به بیماری فکری یا مسائل شبه‌فلسفی منتهی می‌شوند. همچون تصویر جهان، زبان هم از دید ویتگنشتاین یک نظام معنایی ثابت، پیشینی و مستقل از رفتارهای انسانی نیست؛ معنای کلمات هم نه در تعاریف مجرد بلکه در نحوه استعمال آنها در زندگی روزمره تکوین می‌یابد (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۴۳). در اینجا زبان، ذات ندارد و سخن گفتن از بافت طبیعی زبان اگر مشکل جدیدی پدید نیاورد، مشکلی را هم حل نمی‌کند. بافت همگام با تصویر جهان و شکل زندگی تکوین می‌یابد.

گاهی کلماتی همچون «ذهن»، «معنا»، «آزادی» یا «درد» را خارج از بافت معمول استفاده‌اش به کار می‌بریم، گاهی به جای کاربرد واقعی کلمات در زندگی روزمره، تفسیری نظری از آنها ارائه می‌کنیم و گاهی توصیف‌های زبانی مثلاً تمثیلی یا مغالطی یا استعاری ما عملاً با تصویر واقعی جهان‌مان اختلاف دارند چون به قول قدما تمثیل گاهی رهن است و همین اختلاف با ایجاد توقعاتی غیرواقعی از انسان و جهان، منشأ برخی مشکلات سلامت روان است. این‌ها برخی دام‌های زبان و اصطلاحاً سوء تفاهم‌های زبانی و منشأ سردرگمی، اضطراب، آشفتگی روحی یا درد است.

تشخیص ناهمخوانی بافتی در دیالکتیک و گفتگوی مشاور و مراجع ممکن است. در گفتگو توضیح جدیدی عرضه نمی‌شود بلکه با بهتر نگریستن، این سوء تفاهم‌های زبانی آشکار می‌شوند. این بهتر نگریستن، متضمن حل مسئله است چون «مسائل نه با دادن اطلاعات تازه، بلکه با مرتب کردن آنچه همیشه می‌دانسته‌ایم، حل می‌شوند» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۱۰۹). در اینجا هدف، کمک به مراجع است تا طور جدیدی به پدیده‌ها بنگرد و توصیفاتی از امور را برگزیند که می‌توانند به آرامش او کمک کنند (Peterman, 1992: 21). در این شفاف‌سازی او درمی‌یابد چگونه زبانش که حاکی از شکل زندگی اوست، او را به دام انداخته است. مثلاً وقتی می‌گوید «آرامش ندارم»، احتمالاً دچار یک گره، سردرگمی یا سوء تفاهم زبانی است؛ چون مفهوم «آرامش» در بافت‌های مختلف، معانی متفاوتی دارد و

حالا احتمالاً نادرست یعنی ناهمگون با بافت زیستی مراجع به کار گرفته شده است. مشاور فلسفی با پرسش‌های دقیق، به فرد کمک می‌کند تا توصیف کند و دریابد که این مفهوم در کدام بازی زبانی به کار می‌رود و چگونه می‌توان آن را در بافت مناسبی به کار برد.

تکثر بازی‌ها. همچون تصویر جهان، در بازی‌های زبانی هم نه تنها نشانه‌ها، کلمات، جملات و اشیای زبانی بی‌شمارند بلکه خود بازی‌های زبانی که این اشیای زبانی در آنها به کار رفته‌اند، منعطف، متنوع و متکثرند (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۲۳). در واقع زبان همچون یک «بازی» و واژه‌ها و جملات آن نیز مانند «مهره»‌های بازی شطرنجی هستند که در هر موقعیت خاصی، قوانین و کاربردهای متفاوتی دارند و معنای آنها وابسته به نحوه استفاده‌شان در آن زمینه یا بافتی است که به کار رفته‌اند (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۳۱). پس هم اشیای زبانی در بازی‌های زبانی مختلف کارکردهای گوناگونی دارند هم خود این بازی‌ها مدام نوشونده و متحول‌اند. لذا تعدد «درمان‌های فلسفی» به‌خاطر تعدد بازی‌های زبانی است و اینکه اصلاً «در فلسفه، تنها یک روش وجود ندارد؛ بلکه مجموعه‌ای از روش‌ها و رویکردهای متفاوت وجود دارد که می‌توان از آنها به‌عنوان راه‌های درمانی گوناگون یاد کرد» (همان: بند ۱۳۳). حالا مشاور فلسفی ویتگنشتاینی باید اولاً به این «گوناگونی» و «تحول» به‌مثابه پیش‌فرضی مهم، آگاه باشد ثانیاً بتواند در اتاق مشاوره از آن بهره‌برد و دست‌کم به دنبال تغییر بازی زبانی یا حتی کشف بازی زبانی جدید برای مراجع خود باشد.

کاربرد زبان در بافت. تعدد بازی‌های زبانی نه به معنای نسبت بلکه به معنای بافت‌مندی آنهاست. وقتی می‌گوییم «معنای یک واژه کاربرد آن در زبان است» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۴۳) «کاربرد»‌های زبان در هر موقعیت و فعالیتی با هم فرق دارند. طبق این بند مشهور که نماینده تغییر رویکرد ویتگنشتاین از معنای مبتنی بر ارجاع به معنای مبتنی بر کاربرد است، واژه به‌خودی‌خود بی‌معناست و معنای آن هنگام استفاده در یک بازی زبانی ایجاد می‌شود. حتی او در تشبیه قواعد زبانی به تابلوهای راهنمای جاده (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۸۵)، تأسیس و تفسیر این تابلوها را هم امری عرفی و در بافت اجتماعی می‌داند. لذا در مشاوره فلسفی ویتگنشتاینی، گفتگو راهی است برای شفاف‌شدن بافت و بستر کلماتی که میان مشاور و مراجع مبادله می‌شوند. این یعنی معنای کلمات، مشروط (به بافت آنها) است نه نسبی.

مراجع برای بیان احساسات یا مشکلاتش، واژه‌های هر چند آشنا را گاهی به معنای خاصی به کار می‌برد که فهم کامل آن تنها در چارچوب زندگی و شرایط وی میسر است. مشاور

فلسفی آگاه از این اصل باید با دقت به نحوه بیان مراجع و کاربرد واژه‌ها در تجربه زیستی و بیانی او توجه کرده، بکوشد تا شرایط بافتی اظهارات او را دریابد و لزوماً به معانی رایج و اصطلاحاً دم‌دستی این واژه‌ها بسنده نکند. مثلاً واژه‌ای مانند «تنهایی» می‌تواند برای کسی به معنای طرد و دورافتادگی از دیگران باشد اما برای فرد دیگری به آزادی و استقلال تعبیر شود. حالا در گام بعد مشاور باید به او در حل و رفع مسئله یعنی در اتخاذ بازی زبانی مناسب و اتخاذ تعریفی همگون با زندگی شخصی‌اش که توأم با آرامش بیشتری برای او باشد، کمک کند. این همان معنای تغییر نگرش مخاطب در پرتو بازی زبانی خاص او و درآمدن به شکل جدیدی از زندگی است که می‌تواند بر بهبود شرایطش تأثیر بگذارد.

نکته افزوده این که در اینجا بافت و بازی زبانی برآمده از آن عموماً کاربران زیادی دارد اما گاهی هم مختص مشاور و مراجع و ناشی از توافق – آگاهانه یا ناخودآگاه – آنها بر استعمال خاصی از عبارات زبانی است و کاربران محدودی دارد بدون آن که به چالش ویتگنشتاینی زبان خصوصی وارد شود چون در هر حال، توصیف مشکلات مراجع، عامل خروج از خصوصی دانستن زبان است.

۱,۷. از توصیف تا تغییر

اما اصلاً آیا این ویژگی‌های بازی زبانی با درمان قابل جمع است؟ گویی پرداختن به این پرسش، شرط امکان بحث ماست؛ چرا؟ چون ویتگنشتاین همواره می‌گوید نخستین هدف فلسفه‌ورزی، «توصیف» است نه دخالت در بازی‌های زبانی و کاربرد زبان (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۱۲۴) و نه تجویز این یا آن بازی خاص یا حتی تدوین نظامی برای تبدیل بازی‌ها به یکدیگر. حالا چالش این است که چگونه این روند صرفاً توصیفی می‌تواند با درمانی که عبارت است از تلاش برای جلب توجه مخاطب به تغییر بازی زبانی و در واقع تغییر رویکرد در زندگی، قابل جمع باشد؟

اولاً ویتگنشتاین به این چالش آگاه است و تأکید می‌کند که بازی‌های زبانی روشن و ساده ما همچون مطالعات مقدماتی برای تدوین قواعد جدید کاربرست زبان در آینده نیستند – که حالا قرار باشد بازی‌های زبانی تجویزی نظام‌مندی از دل آنها استخراج شود – بلکه فقط قرار است حقایق زبان ما را از طریق شباهت‌ها و نیز تفاوت‌ها آشکار کنند (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۱۳۰). ثانیاً پترمن (Peterman, 1992: 20) توضیح می‌دهد که این شباهت‌ها و تفاوت‌های امور که در دل بازی‌های زبانی و توصیف ما از امور نهفته‌اند، به‌خودی‌خود در حکم

پیشنهادهایی — غیرمستقیم و غیرتجویزی — در برابر مراجع است که راه‌های مختلفی را به او می‌نمایاند و این خود اوست که با تکمیل توصیف‌ها و روشن شدن فضای بحث با کمک مشاور، هم از سردرگمی‌های فلسفی رها شده و هم تصمیم به تغییر نگاه خویش و در واقع درآمدن به بازی زبانی جدیدی می‌گیرد. در واقع توصیف و در دل آن، مقایسه و تطبیق، مبنای رهایی از ابهام و دستیابی به یک وضوح فلسفی و وضوح فلسفی هم مبنای تصمیم مراجع به ترک موقعیتی و درآمدن به موقعیت جدید است.^۱

با دستیابی به چنین وضوحی در دل بازی زبانی، مسئله فلسفی (که دربارهٔ همانی آن با ناآرامی‌های فردی در نگاه ویتگنشتاین صحبت کردیم) کاملاً ناپدید و خودبه‌خود خیال فرد از اندیشیدن به آن مسئله آسوده می‌شود (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۱۳۳). در دو مطالعهٔ موردی پیش‌تر نقل شده از ران لاهو و ک.ن. فن هم دیدیم که خود «توصیف»، فی‌نفسه آگاهی‌بخش و تداعی‌آفرین است. به قول هیتون، گفتگو و مکالمه، خودش هدف است؛ مقدمهٔ چیزی نیست بلکه خودآیین است. یعنی خودش مؤثر واقع می‌شود به جای آنکه بخواهد تبیین‌ها و نظریه‌های علمی آرامش‌بخشی در بیرون از/پیش از گفتگو را نمایندگی کند. این نگاه باعث می‌شود که مراجع، اصطلاحاً، خودش باشد (هیتون، ۱۳۹۴: ۳۹) و دلیلی برای هرگونه بیان یا رفتار غیر واقعی او باقی نماند.

هم‌زمانی گفتگو و درمان. به همین جهت وقتی می‌گوییم جز از طریق گفتگوی دیالکتیکی با مراجع نمی‌توان و نباید به توصیف وضعیت او پرداخت، مسئله این نیست که دیگر رویکردهای انسان‌یاورانه، غیرگفتگومحورند بلکه مسئله بر سر «هم‌زمانی» واقعی گفتگو و درمان است. در این نگاه، تغییر از طریق دیالکتیک و کاملاً آمیخته با گفتگو و تأملات مراجع رخ می‌دهد نه پس از آن.

غیر استدلالی بودن. به همین سیاق، تغییر، پس از استدلال و وابسته به آن نیست؛ اصلاً «بازی زبانی، استدلالی نیست. معقول (یا نامعقول) نیست. فقط هست، مثل زندگی ما» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۶: بند ۵۵۹). لذا «مفهوم د/نستن^۲ به مفهوم بازی زبانی گره خورده است» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۶: بند ۵۶۰). لذا عبور از بازی زبانی ادراک شدهٔ ترس‌آلود، تضادآمیز، مبهم، مغالطی و یأس‌آفرین قبلی به بازی زبانی بدیل آن، مستلزم اقتناع الگودار، منطقی و استدلالی مراجع

۱. برای مطالعه نمونه‌ای در این خصوص بنگرید به: Ellenbogen, 2006: 81–82.

۲. ایتالیک کار ماست نه از متن ویتگنشتاین.

نیست بلکه «فعالیت»ی برای «ادراک» آرامش بخش بودن یک بازی زبانی در پرتو شفافیت و توصیف دقیق وضع موجود است.

۲,۷. «قاعده»، وجه تمایز بازی‌های زبانی

اما به لحاظ فلسفی چه چیزی نگاه قبلی و جدید مراجع به زندگی و در واقع بازی‌های زبانی قدیم و جدید او را از هم متمایز می‌کند؟ به چه اعتباری می‌توان گفت که برای مراجع، «تغییر»ی رخ داده است؟ پاسخ ویتگنشتاینی این است: «قاعده». بازی‌های زبانی از طریق قواعدشان متمایز می‌شوند (اسلوگا، ۱۴۰۱: ۱۳۷). اما مسلماً این قواعد امور ثابت و یکنواختی در همه بازی‌ها نیستند؛ برخی بازی‌ها مانند شطرنج قواعد صلبی دارند در حالی که برخی اقسام بازی‌های تویی فاقد چنین سطحی از قواعد هستند (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۶۶). لذا به این بیان، درمان یعنی کمک به انتقال مراجع از بازی زبانی الف با قواعد مشخص جاری در آن به بازی زبانی ب با قواعدی دیگر.

در این چارچوب، خیلی وقت‌ها عامل ناآرامی روانی، فقدان قاعده نیست بلکه اختلال در اعمال و استعمال قواعد است. اهتمام ناقص به استعمال همه قواعد یک بازی زبانی، تسری قواعد یک بازی زبانی به بازی زبانی دیگر بدون توجه به اختلاف بافتی آنها، استفاده نابجا از قواعد یک بازی زبانی در بازی زبانی دیگر که مثلاً در بیان‌های تمثیلی و استعاری رخ می‌دهد و اسارت ما در بند قواعد خودساخته‌ای که نسبتی با امر واقع ندارند نمونه‌هایی از این قبیل عوامل است. اینجاست که به قول ویتگنشتاین، تضاد رخ می‌دهد یعنی «وقتی از آن قواعد پیروی می‌کنیم، می‌بینیم امور آن‌طور که پنداشته بودیم پیش نمی‌رود. یعنی انگار در قواعد خودمان گیر افتاده‌ایم» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۱۲۵ با ویرایش فارسی). تضاد میان آنچه انتظارش را داشته‌ایم با آنچه در واقع رخ می‌دهد.

تازه اگر تضادی هم در کار نباشد، قواعد یک بازی زبانی را به انحای گوناگونی می‌توان به کار بست. بازی شطرنج اگرچه قواعد مشخصی دارد اما حسب بافت فکری بازیگران مختلف، به نحوه‌های بسیار متفاوتی می‌توان آن‌را بازی کرد و به قول ویتگنشتاین، شواهد ارزیابی‌پذیر و ارزیابی‌ناپذیر متنوعی در آن دخیل‌اند (ن.ک: ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: ۴۰۰-۴۰۱). در اینجا آنچه عامل تغییر بازی زبانی، قواعد بازی و بالأخره عامل تغییر شکل زندگی مراجع است، توصیف و کسب دیدی شفاف و «جامع» نسبت به امور است که از مقایسه و تطبیق

نگاه‌ها یا بازی‌های زبانی مختلف به دست می‌آید و به خروج از بن‌بست‌های فکری منتهی می‌شود.

۸. شباهت خانوادگی و نقدی ویتگنشتاینی بر «غلبه نظریه بر درمان»

اگرچه مشاوره فلسفی کاملاً جدای از روان‌شناسی، روان‌درمانی و برخی شقوق انسان‌یوری نیست اما اختصاصاتی هم برای خود دارد. استدلال «شباهت خانوادگی» ویتگنشتاین از جمله موضوعات تمایزبخش میان مشاوره فلسفی و دیگر شقوق درمان است که البته لوازم و هزینه‌هایی هم به همراه دارد.

سرآغاز ماجرا نقد ویتگنشتاین بود به *نحطاط غرب* اشپنگلر^۱ که فرهنگ‌های مختلف را دارای «وحدت مثالی» می‌دانست ولی ویتگنشتاین قائل به «شباهت خانوادگی» فرهنگ‌ها بود. شباهت خانوادگی بر بستر بازی‌های زبانی شکل می‌گیرد و از دید او، بازی‌ها یک خانواده تشکیل می‌دهند. ما عادت کرده‌ایم در این خانواده دنبال وجه مشترکی بگردیم که در «همه بازی‌ها» وجود داشته باشد (اسلوگا، ۱۴۰۱: ۱۶۹-۱۷۱). اما اعضای یک خانواده «برخی بینی‌شان مشابه است، برخی ابرویشان و برخی دیگر هم طرز راه رفتنشان؛ این شباهت‌ها با هم تداخل دارند» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳: ۵۷). لذا نه مشترکاتی همیشگی و همگانی دارند نه «طبقه» یا «نوع»ی فلسفی می‌سازند. این موضوع کاملاً مرتبط با نگاه ضد نظری و ماهیت‌ستیز ویتگنشتاین به تحلیل مفهومی است.

حالا وقتی در اتاق مشاوره، مراجع دارد حالات، عواطف، علائم و احساسات خود را برای مشاور تشریح می‌کند:

این تصور [مفروض] که برای روشن شدن معنای یک اصطلاح کلی [همچون اضطراب یا وسواس] باید عنصر مشترکی در همه کاربردهای آن بیابیم، دست و پای پژوهش فلسفی را می‌بندد چون نه تنها هیچ نتیجه‌ای ندارد بلکه باعث می‌شود که فیلسوف [مشاور]، با نامربوط انگاشتن نمونه‌های ملموسی که به تنهایی می‌توانستند او را در فهمیدن کاربرد آن اصطلاح کلی یاری کنند، آنها را کنار بگذارد (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳: ۶۰ با ویرایش). ما می‌خواهیم به جای حدس‌ها و توضیحات آشفته، با حوصله واقعیات زبانی را بررسی کنیم (Wittgenstein, 2004: n.447).

1. Oswald Spengler (1880-1936).

این نگاه دارد خطر «غلبه نظریه»، غلبه «طبقات روان‌شناختی» و غلبه «الگوهای شخصیتی» در هنگام تفسیر و بررسی سخنان و علائم مراجعان را به مشاور فلسفی گوشزد می‌کند. به قول النبوغ مشاور فلسفی باید مراجع را همچون یک فرد بیند نه نمونه‌ای از یک الگوی کلی یا طبقه رفتاری و روان‌شناختی (Ellenbogen, 2006: 80). درحالی‌که مشاور یا درمان‌گر غیرویتگنشتاینی دیر یا زود دنبال یافتن یک یا چند طبقه، الگو، نوع و سنخ روانی و رفتاری است که علائم مراجع را ذیل آن/ آنها دسته‌بندی و تحلیل کند. پس از تعیین این سنخ/ سنخ‌ها هم احتمالاً اهتمام کمتری به علائم و تظاهرات گفتاری و رفتاری خارج از آن الگو/ الگوها نشان می‌دهد یا آنها را استثناءهایی می‌پندارد که تأثیری بر روند درمان طبق آن الگوی از پیش تعیین شده ندارند. پس خطای «اسارت در بند تصاویر خودساخته» که قبلاً بررسی کردیم، عارضه‌ای مختص مراجعان نیست، درمان‌گر هم ممکن است با «غلبه نظریه بر درمان»، «غلبه طبقه‌بندی بر تشخیص» و «فرضیه‌سازی افراطی» به آن دچار شود. طبق یک استعاره ویتگنشتاینی (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۱۸) و با الهام از هیتون (هیتون، ۱۳۹۴: ۵۵) می‌توان رویه مشاوره و زبان به کار رفته در اتاق مشاوره فلسفی را همچون مناطق اصلی، مرکزی، قدیمی، خودمانی و آشنای شهرمان دانست که بیشتر عمرمان را در آن زیسته‌ایم. در حالی‌که رویه درمان و زبانی که در اتاق روان‌کاوی به کار می‌رود، زبان علم و نظریه و همچون محله‌های جدید و مهندسی‌ساز با خیابان‌ها و تقاطع‌های منظم، شسته‌ورفته و از پیش طراحی شده آن شهر است که کاملاً منظم و خط‌کشی شده ساخته شده‌اند و حالا آن محله قدیمی را احاطه کرده‌اند؛ ولی ما در چنان محله‌های مهندسی‌ساز و فرموله‌ای زندگی نکرده‌ایم. فروید یکی از چنین نظریه‌پردازانی است که نظریه‌های درمانی‌اش گاهی ویتگنشتاین را عصبانی می‌کند:

فروید از طریق شبه توضیحات تخیلی‌اش [...] زیان بدی به بار آورده است. حالا دیگر هر خری این تصاویر را برمی‌دارد تا با آنها نمودهای بیماری را توضیح دهد [...] مفاهیم می‌توانند چیزی مزخرف را ساده‌تر کنند یا هم دشوارتر؛ آن را برتری دهند یا هم مخدوش کنند (ویتگنشتاین، ۱۳۹۵: ۱۱۱-۱۱۲).

کمی بیشتر مته به خشخاش بگذاریم؛ هنگام «غلبه نظریه بر درمان»، درمان‌گر شرح حال مراجع را «یادداشت می‌کند» تا در مراجعات بعدی او به آنها مراجعه و وضعیت او را به یاد

بیاورد. از منظر ضدنظری ویتگنشتاین، یادداشت‌های او نه شامل تمام اجزای بازی زبانی مشاور و مراجع و حتی نه لزوماً سرگذشت وقایع ریز و جزئی این بازی بلکه غالباً بیان سنخ یا نوعی است که درمان‌گر، مراجع را ذیل آن می‌بیند؛ لذا هنگام مراجعه بیمار در جلسه بعدی، آنچه درمان‌گر در وهله نخست درباره او به‌خاطر می‌آورد، نه توصیف دقیق بازی زبانی‌ای که با مراجع تجربه کرده‌اند بلکه گاهی طبقه یا سنخی است که درمان‌گر بر مراجع خود تحمیل کرده است.

ویتگنشتاین منکر وجود علائم مشابه در میان برخی مراجعان نیست اما اولاً علائم مشابه و شباهت‌ها لزوماً سازنده انواع، طبقات و برجسب‌های دائمی اختلالات، آسیب‌ها و ناآرامی‌های روانی خاص نیستند؛ ثانیاً هر مراجع دارای آن علائم هم لزوماً در این طبقات نمی‌گنجد؛ ثالثاً فرعی و حاشیه‌ای دانستن شرایط بافتی و برخی علائم، اظهارات و نشانه‌ها و لذا بنا کردن درمان بر علائم، اظهارات و شواهد ظاهراً اصلی و محوری! هم غیرمعقول است. آنچه محل نقد است «تشخیص از طریق طبقه‌بندی» و خصوصاً «تشخیص از طریق طبقه‌بندی زود هنگام» و «فرضیه‌سازی طبقاتی» است.

در نگاه ویتگنشتاینی، هر فرد، جهانی است با تصویری خاص از جهان و صحنه‌ای گشوده و متنوع از علائق، احساسات، عواطف، گرایش‌ها و گزینش‌ها که در زمان پیش‌رونده‌اند و مدام نو می‌شوند. او ویژگی‌ها و سرگذشت یکتایی دارد که روی هم رفته موقعیت کنونی او را ساخته‌اند. علاوه بر درد، درمان (مشاوره فلسفی) هم صحنه‌ای گشوده از فعالیت‌ها، تجارب، تکرارها و تلاش برای تنظیم و باز تنظیم «توصیف»‌های جاری در میان طرفین است. لذا خیلی وقت‌ها انتخاب نوع درمان به عارضه و درک تفصیلی موقعیت مراجع بستگی دارد (فن، ۱۳۸۱: ۱۱۹). در صورت اهتمام به گفتگوی جزئی و کشف بازی زبانی و مشارکت طرفینی در ادراک و آشکارسازی اجزای آن می‌توان امیدوار بود «مشاور فلسفی‌ای که تمرکزی چنین جزئی بر مراجع دارد نسبت به درمان‌گری که تمرکزش بر تطبیق علائم و نظریه است، دید دقیق‌تری نسبت به مشکل مراجع کسب کند» (Ellenbogen, 2006: 81). این اهتمام به فرد و بهبود از طریق گفتگو، مستلزم «مشارکت» مشاور در فهم و ادراک بافت زیستی، جسمانی، اجتماعی و روانی‌ای است که بازی زبانی فعلی او را رقم زده است.

تازه، همه چیز هم علائم زبانی و ابراز شده مراجع نیست؛ نه به‌خاطر اینکه ممکن است مراجع دروغ بگوید، ناقص حرف بزند یا خواسته یا ناخواسته چیزی را کتمان کند بلکه به‌خاطر

این که ما اعم از مراجع، مشاور و درمان‌گر، در اتاق مشاوره با محدودیت‌های عقلی و عبورناپذیری مواجهیم:

زبان را مطابق قواعد دقیق به کار نمی‌بریم؛ آن را به ما مطابق قواعد دقیق هم نیاموخته‌اند... به دقت نمی‌توانیم حدود مفاهیمی را که به کار می‌بریم تعیین کنیم، نه از آن رو که تعریف واقعی آنها را نمی‌دانیم بلکه از آن رو که هیچ «تعریف» واقعی‌ای برای آنها وجود ندارد. فرض این که باید چنین تعریفی در کار باشد مثل فرض این خواهد بود که کودکان هر گاه توپ بازی می‌کنند مطابق قواعد دقیق بازی کنند (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳: ۶۸-۶۹).

لذا معانی آنها لاجرم باید در متن بازی زبانی طرفینی شکل بگیرد و فهم شود نه بیرون / پیش از آن.

بازی‌های زبانی غیرملفوظ هم همین‌طورند:

کسی که گریستن کودکی را می‌شنود و آنچه را که می‌شنود، می‌فهمد، خواهد دانست که نیروهای روانی وحشتناک‌تری نسبت به آنچه معمولاً فرض می‌شود در آن نهفته است؛ خشم عمیق و درد و سودای ویرانگری (ویتگنشتاین، ۱۳۹۵: ۱۷). همهٔ محنت‌ها نباید موجب پیدایش حالت بیانی یکسانی در چهره شوند. انسانی نجیب، هنگام رنج بردن، طور دیگری به نظر خواهد رسید تا من (ویتگنشتاین، ۱۳۹۵: ۱۱۲).

۱.۸. مشاور فلسفی در حکم یک سقراط

این یعنی مشاور فلسفی یک دانای کل نیست بلکه طرف گفتگو و تسهیلگری است که قرار است به مراجع کمک کند تا احساساتش را بیان کند و آنها را در بافت متناسب خودشان قرار دهد. شرط مداخله مشاور ویتگنشتاینی، احاطه بر/ ورود در بافت تشکیل‌دهنده و دربردارندهٔ احساسات مخاطب و اصطلاحاً هم‌بازی شدن با مراجع است و این مستلزم صرف وقت، حوصله و گفتگوی دیالکتیکی است. چنین مداخله‌ای به‌طور طبیعی و بی‌تکلف پذیرفته و مؤثر واقع می‌شود اما مداخلهٔ برون‌بافتی و ناهم‌زمان مشاور در کار مراجع، مستلزم اصرار او بر صدق گفتار و تأکید مبالغه‌آمیزش بر اثربخشی مداخلهٔ اوست و همین پاشنه آشیل آن است.

در اینجا مسئله اصلاً دائر مدار صدق یا کذب گفته در بافت یا خارج از آن نیست؛ مداخله درون‌بافتی مشاور، ضامن صدق گفتار اوست و برعکس، از دید ویتگنشتاین (ویتگنشتاین، ۱۳۹۶: بندهای ۵۵۳-۵۵۵) مداخله مشاور، بدون شکل‌گیری یا خارج از بافت فکری مشترک میان او و مراجع، گفتار او را کاذب جلوه می‌دهد. به قول ویتگنشتاین، مدعیات فرابافتی مثل حقایقی هستند که درباره آنها «خدا خودش هم نمی‌تواند چیزی به من بگوید» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۶: بند ۵۵۴). پس مشاور فلسفی، سقراطی است که تا با مراجع هم‌زبان و به بافت گفته‌های او وارد نشود، اساساً نه فرایند مشاوره فلسفی تحقق یافته نه او می‌تواند کمکی به مراجع بکند و چه بسا به مشکلات مراجع دامن هم بزند. روندهای سقراطی، شرط دست‌یابی مراجع به خودشکوفایی است، درمانی که از درون می‌جوشد نه از بیرون؛ امری که در برخی شقوق روان‌درمانی جدید رنگ باخته و طرح‌افکنی به جای آن نشسته است.

۹. نتیجه‌گیری

فلسفه ویتگنشتاین کارکرد درمانی دارد و فرصتی است برای رهایی و عبور از سردرگمی‌های ذهنی و تصاویر پیش‌ساخته‌ای که ما را اسیر خود کرده‌اند. وقتی «بازی زبانی»، به عنوان درون‌مایه مشاوره فلسفی ویتگنشتاینی، نظامی با قواعد پیشینی و یاد‌دادنی به شیوه مدرسی نیست (اسلوگا، ۱۴۰۱: ۱۳۷) بلکه «شامل رویه‌های مکرر بازی در زمان است» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۶: بند ۵۱۹) مشاوره فلسفی هم یک «فعالیت» «تحقیقی» «مشارکتی» «آزادانه» خواهد بود نه یک «نظام» «حرفه‌ای» «نظری» «یکسویه» «وظیفه‌محور». اما این موضوع و دیگر الزامات بیان شده در این پژوهش، تحقق مشاوره فلسفی ویتگنشتاینی را دشوار می‌کند و احتمالاً به سختی بتوان آن را به شغلی حرفه‌ای و خصوصاً درآمدزا تبدیل کرد. چون در چنین شرایطی مشاوره فلسفی، همچون خود فلسفه، مستلزم صرف وقت و گاهی هم به قول قدمای یونانی مستلزم «فراغت»^۱ است^۲ و این جزء شروط بازدهی آن است و با احتمال بالاتری در بهبود زندگی روانی مراجعان، مؤثرتر و موفق‌تر است.

پس رویکرد نظریه‌ستیز ویتگنشتاین، نه ضد تشخیص است نه ضد درمان لذا به هیچ وجه دچار آنارشی درمانی نخواهد شد. تنها مسئله این است که پیاده‌سازی آن دشوار است. وقتی

1. scholi / σχολή

۲. فلسفه از یونان باستان و از جمله در آثار ارسطو ناظر به فعالیتی بود که در فراغت (scholi / σχολή) ثمر می‌دهد. در یونان باستان و از جمله در آتن هم عموماً اربابان وقت کافی برای پرداختن به فلسفه، سیاست و شعر داشتند نه بردگان.

ویتگنشتاین می‌گفت: «فکر نکنید، نگاه کنید [...] صبورانه بیندیشید» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۶۶)، وقتی «دانشجویانش را از مشاغل دانشگاهی در فلسفه منصرف می‌کرد» (Ellenbogen, 2006: 80)، وقتی فلسفه را فعالیتی آزاد می‌دانست نه نظریه‌ای علمی و مدرسی (ن.ک: ویتگنشتاین، ۱۳۸۱: بند ۱۰۹) و وقتی می‌گفت «در فلسفه، نباید بیماری فکری ریشه‌کن شود. باید سیر طبیعی‌اش را طی کند و بهبود تدریجی مهم‌ترین چیز است» (Wittgenstein, 2004: n.382) همه این‌ها در امتداد همان سنتی است که همچون ارسطو در اخلاق نیکوماخوس زندگی فلسفی را مایهٔ نیکبختی و البته مستلزم فراغت می‌دانست چون در فراغت می‌توان گفتگو و تأمل را بارور کرد و به نیکبختی رسید (ارسطو، ۱۳۸۹: بند ۱۱۷a,b). لذا در مشاوره فلسفی ویتگنشتاینی، راه حل مشکلات، نگرستن صبورانه، خوب دیدن و توصیف دقیق آنها و تلاش برای بیان آنها در یک بازی زبانی هر چه سازگارتر است.

تعارض منافع

نویسنده‌های این مقاله هیچ گونه تعارض منافع ندارند.

ORCID

Mahdi Behniafar



<https://orcid.org/0000-0003-1969-2062>

Samaneh Farani Shotorbani



<https://orcid.org/0009-0005-0965-7193>

منابع

- ارسطو. (۱۳۸۹). *مابعدالطبیعه*. (محمد حسن لطفی تبریزی، مترجم). تهران: طرح نو.
- اسلوگا، هانس دی. (۱۴۰۱). ویتگنشتاین. (محمد محمودی میمند، مترجم). تهران: علم.
- فَن، ک. ت. (۱۳۸۱). *مفهوم فلسفه نزد ویتگنشتاین*. (کامران قره گزلی، مترجم). تهران: مرکز.
- گلوک، هانس. (۱۳۸۹). *فرهنگ اصطلاحات ویتگنشتاین*. (یوهان، پدیدآور، همایون کااسلطانی، مترجم). تهران: گام نو.
- لاهاو، ران. (۱۳۹۰). *به در آمدن از غار افلاطون: مشاوره‌ی فلسفی، کاربرست فلسفی و خوددگرگون‌سازی*. (فرزانه خونگرم لاکه، ویراستار، علی علوی‌نیا، مترجم). تهران: فراوان.
- هیتون، جان. (۱۳۹۴). *ویتگنشتاین و روان‌کاوی*. (محسن محمودی، مترجم). تهران: مهرگان خرد.
- هیتون، جان. (۱۳۹۷). *ویتگنشتاین و روان‌درمانی: از پارادوکس به حیرت*. (پرویز شریفی درآمدی و لیلا طورانی، مترجمان). تهران: ققنوس.
- ویتگنشتاین، لودویگ. (۱۳۸۱). *پژوهش‌های فلسفی*. (فریدون فاطمی، مترجم). تهران: مرکز.
- ویتگنشتاین، لودویگ. (۱۳۹۳). *کتاب‌های آبی و قهوه‌ای: تمهیدات «پژوهش‌های فلسفی»*. (ایرج قانونی، مترجم). تهران: نی.
- ویتگنشتاین، لودویگ. (۱۳۹۵). *فرهنگ و ارزش*. (امید مهرگان، مترجم). تهران: گام نو.
- ویتگنشتاین، لودویگ. (۱۳۹۶). *در باب یقین*. (مالک حسینی، مترجم). تهران: هرمس.

References

- Cimatti, Felice. (2016). Philosophy and Psychoanalysis: Wittgenstein, on "Language-Games" and Ethics. In *Perspectives in Pragmatics, Philosophy and Psychology* (pp. 233–250). https://doi.org/10.1007/978-3-319-12616-6_8
- Ellenbogen, Sara. (2006). Wittgenstein and philosophical counseling. *Philosophical Practice: Journal of the American Philosophical Practitioners Association*, 2(2), 79–85. <https://doi.org/10.1080/17428170601095432>
- Gasking, D. A. T., & Jackson, A. C. (1967). Wittgenstein as a teacher. In K. T. Fann (Ed.), *Ludwig Wittgenstein: The man and his philosophy* (pp. 49–55). Dell Publishing Co.
- Haas, Leon de. (2018). Philosophical Counseling as a Philosophical Dialogue. In *Skeptical Interventions: A Critical View of Philosophical Practice* (pp. 17–29). Roermond.

- Johannessen, Kjell S. (1988). The Concept of Practice in Wittgenstein's Later Philosophy. *Inquiry: An Interdisciplinary Journal of Philosophy*, 31(3), 357–369. <https://doi.org/10.1080/00201748808602161>
- Lahav, Ran. (1993). Using Analytic Philosophy in Philosophical Counselling. *Journal of Applied Philosophy*, 10(2), 243–251.
- Lahav, Ran. (1996). What is Philosophical in Philosophical Counselling? *Journal of Applied Philosophy*, 13(3), 259–278. <https://doi.org/10.1111/j.1468-5930.1996.tb00171.x>
- Peterman, James f. (1992). *Philosophy as Therapy: An Interpretation and Defense of Wittgenstein's Later Philosophical Project*. State University of New York Press.
- Wittgenstein, Ludwig. (2004). *Zettel*. (P. of P. E. G. E. M. Anscombe & G. H. V. Wright, Eds.). Wiley-Blackwell.

References [In Persian]

- Aristotle. (1389). *Māba'd al-tabī'a*. (Mohammad-Hassan Lotfi-Tabrizi, trans.). Tehran: Tarh-e Now. [In Persian]
- Sluga, Hans D. (1401). *Wittgenstein*. (Mohammad Mahmoudi-Meymand, trans.). Tehran: Elm. [In Persian]
- Fann, K. T. (1381). *Mafhum-e Falsafe Nazd-e Wittgenstein*. (Kamran Ghareh-Gozli, trans.). Tehran: Markaz. [In Persian]
- Glock, Hans-Johann. (1389). *Farhang-e Estelihat-e Wittgenstein*. (Homayoun Kakasoltani, trans.). Tehran: Gam-e Now. [In Persian]
- Lahav, Ran. (1390). *Be-dar Amadan az Ghar-e Aflaton: Moshavere-ye Falsafi, Karbast-e Falsafi va Khod-Dargoone-Sazi*. (Farzaneh Khongarm-Lakeh, editor, Ali Alaviniya, trans.). Tehran: Fararavan. [In Persian]
- Heaton, John. (1394). *Wittgenstein va Ravankavi*. (Mohsen Mahmoudi, trans.). Tehran: Mehregan-e Kherad. [In Persian]
- Heaton, John. (1397). *Wittgenstein va Ravandarmani: Az Paradox ta Heyrat*. (Parviz Sharifi-Daramadi va Leila Tourani, trans.). Tehran: Ghoghnuh. [In Persian]
- Wittgenstein, Ludwig. (1381). *Pazhuheshhaye Falsafi*. (Fereydoun Fatemi, trans.). Tehran: Markaz. [In Persian]
- Wittgenstein, Ludwig. (1393). *Ketabhaye Abi va Ghahve'i: Tamhidat-e «Pazhuheshhaye Falsafi»*. (Iraj Ghanouni, trans.). Tehran: Ney. [In Persian]
- Wittgenstein, Ludwig. (1395). *Farhang va Arzesh*. (Omid Mehregan, trans.). Tehran: Gam-e Now. [In Persian]
- Wittgenstein, Ludwig. (1396). *Dar Bab-e Yaqin*. (Malek Hosseini, trans.). Tehran: Hermes. [In Persian]

in Press



Name of Journal is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.